خانواده×جاسوس

ماموریت: ۱

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم:	Samurai Master
کلین:	iron Fist
تایپ:	iron Fist
هماهنگی:	Saji

محرمانه

زرین پخش هنر
www.zphonar.ir

خانواده × جاسوس
داستان و طراحی از
تاتسویا اندو
1
DAILY OST
TENSIONS O&W,EXACERBATE COLD WAR!
WATCH OUT FOR SPIES!
Translation Team

همه یک خودِ پنهان دارند که به بقیه مردم نشونش نمی‌دند.
نه به دوستان ...
نه به معشوقه ...
و نه حتی به خانواده.
اونها هویت و خواسته‌شون رو زیر دروغ‌ها و لبخندهای نقاشی شده پنهان می‌کنند.
و بدین شکل دنیا...

خانواده × جاسوسی
ماموریت ۱
داستان و طراحی از
تاتسویا اندو
1
...لایه نازک صلحش رو حفظ می‌کنه.

من رو ببر به سفارت.
بله، قربان!
*ششک
*شترق
هاه؟!
ترمز کار نمی-
چه اتفاقی افتاده؟!
*تلق...
ガシャン...
یکی از دیپلمات -های اوستانیا در طی یک تصادف ماشین کشته شد.

ما ظن داریم که این یک قتل بوده که توسط حزب سیاسی جناح تندرو راستگرای شرق برنامه ریزی شده.
اونها می‌خواند با کشور وستالیس ما وارد جنگ بشند.
وستالیس
اوستانیا
ما باید بدونیم که اون شرقی‌ها دقیقاً چه نقشه هایی دارند.
پس باید پرونده رو به اون بسپریم.
بهترین ماموری که داریم...
twilight°: گرگ و میش
«توایلایت».

همون طور که قول داده بودم. عکسی که ثابت می‌کنه وزیر امور خارجه...
... کلاه‌گیس داره.
بفرما.
کارت عالی بود.
همین باید برای استعفاش کافی باشه.
با همین فرمون برو جلو.
هی!

Translation Team

Translation Team

بگذریم...
بابام همه‌اش راجع به اینکه یکی عکس‌های کلاه‌گیسش رو دزدیده بود حرف می‌زد و می‌گفت کاری می‌کنه که تقاصش رو پس بده.
خودم هم اونقدرها از قضیه بی‌خبر نبودم.
رابرت؟ اصلاً گوش می‌دی چی می‌گم؟
هم؟ اوه، البته. چه قدر بد.
اوه، رابرت، ببین!
به نظرت می‌شه یه روز ما به جای اونا باشیم؟
همم؟ آه...

بیا به هم بزنیم.
چی؟!
حرف زدن باهات ذهن آدم رو محدود می‌کنه.
چی...؟
امیدوارم در روابط آینده‌ات موفق باشی.
رابرت، صبر کن!
چرا اینقدر یه هویی!
شرمنده، کارن.
من دیگه به خودت... یا بهتره بگم پدرت، نیازی ندارم.
وقتشه که با این نقش «رابرت» هم خداحافظی کنم.
امید به ازدواج؟ لذت بردن از یه زندگی عادی؟
روزی که جاسوس شدم، اونها به همراه برگه‌های هویتم به سطل آشغال پیوستن.
انداختن
Translation Team

Translation Team
اووف
میو.
پس، حرف رمزی سی؟
قطار برلینت جایگاه پنج را ترک خواهد کرد...

روز خوش.
یا بهتره بگم، عصر بخیر، «توایلایت.»
Lifestyles
Hospice helping terminally

کارت توی ماموریت قبلی عالی بود.
به لطف تو، وزیر یک روز دیگه زنده مونده، تا در راستای منفعت وستالیس قدم برداره.

با عرض پوزش، همین الانش هم ماموریت دیگه‌ای برای تو در نظر داریم.
هدفت رئیس حزب اتحاد ملی، داناوان دزمونده.
اون خطر بزرگی برای آتش بس بین شرق و غرب به حساب میاد.
DONOVAN DESMOND
KIN HEYWOOD

ماموریت تو
اینه که بهش
نزدیک شی تا
بتونی در رابطه
با هر عمل فتنه
انگیزی از طرف
اون اطلاعات به
دست بیاری.
برای این
کار...
*پفوو
*پاشیدن
...تو باید
ازدواج کنی و
بچه‌دار بشی.
Translation Team
*چکیدن
سرفه
...
جانم؟!
دزموند فرد
منزوی‌ایه و به
شدت به بقیه
مشکوکه.
برای همین،
تقریباً به طور
کامل در پشت
صحنه فعالیت
داره.
تنها حضور
عمومیش در مراسم
های مدرسه خصوصی
ممتازی که بچه‌اش
درش درس می‌خونه
صورت می‌گیره.
این مراسم‌ها
برای قشر مرفه
رئسای سیاسی
و صنعتی نقش
یک گردهمایی
غیررسمی رو
ایفا می‌کنه.

تو باید بچه‌ات رو در این مدرسه ثبت نام کنی و در این مراسمات حضور پیدا کنی.
اگرچه، مهلت پذیرش در این مدرسه داره به پایان می‌رسه.
فقط یک هفته باقی مونده.
توی هفت روز باید بچه دار بشم؟!
Đ18625
خونسردیت رو حفظ کن. جاسوسی که آرامشش رو از دست بده، به دنبالش جونش رو هم از دست می‌ده.
ببخشید
اهم.
ما بهش می‌گیم «ماموریت استریکس.»
این ماموریت کلید حفظ صلح دربین شرق و غرب—و شاید بقیه دنیاست.
تو و ماموران همکارت چنان مشغول کار تون هستید که روشنایی روز رو نمی‌بینید. شما قهرمانانی بدون سایه هستید.
شما مدالی به دست نمیارید. اسم‌هاتون به روزنامه راه پیدا نمی‌کنند.
اما با این وجود...
Translation Team

Translation Team

این یکی از آپارتمان های مبله تک خانوارمونه.
اینجا مجهز به گرمایش مرکزی و تهویه هواست.
همچنین، این، اوه...
عذر می‌خوام، آقا...؟
هیچ دستگاه استراق سمعی نیست...
...و راه های فرار امنی هم داره...
همین رو می گیرم.

Translation Team

Translation Team

Translation Team
اما یتیم خونه‌ای به این فکستنی سوابق خوبی از گذشته بچه هاش نداره.
برای همین این طوری شکل دادن تاریخچه یه خانواده جدید خیلی راحت می‌شه.
آب دماغیش کردم!
آه ها ها!
ماموریتم برقراری یه خانواده‌ست...
...اما باید بتونم فعلاً با بچه پیش برم.
البته، ترجیح می‌دم که تمام ماموریت رو به تنهایی انجام بدم...
از بچه‌ها متنفرم.
اما حتی برای بزرگ‌ترین جاسوس وستالیس هم، نقش یه بچه بازی کردن دستور دست نیافتنی‌ایه.
اوه-- اگر مقدوره بچه‌ای می‌خوام که خوندن و نوشتن بلد باشه.
چی؟ در این صورت...

Translation Team

آهه... زیاد مناسب نیست.
باید حداقل شیش سالت باشه تا بتونی توی آکادمی ادن ثبت نام کنی.
این دختره حداکثر چهار پنج ساله می‌زنه...
شیش!
همم؟
شیش سالمه.
هاه، پس شیش سالته؟
قدش به سنش نمی‌خوره...
...
هم؟ روزنامه؟
DAILY OS
CROSSWORD
جدول؟ ممکنه یه خورده برات سخت باشه.

داره باهام بازی می‌کنه، البته که همین طوره.
یک عمودی «هم‌ایستایی»ئه. یک افقی «تعطیلی موقتی»ئه و زیرایش هم «هم‌تقارنی» ئه...
...
خرچ خرچ
تا-دا!
تمومش کردی؟! ناموساً؟!
DAILY OST
کی بهت اینا رو یاد داده؟!
این دیگه آخر هوشه!
آزمون ورودی برای این دختر کار دو سوته!
همین رو می‌خوام!
حالا، راجع به کاغذ بازی‌ها...
نگران اوناش نباش. فقط برش دار و ببرش.
بچه به دست اومد. ماموریت با موفقیت به پایان رسید.
همه چیز داره مثل چی خوب پیش می‌ره.
از نظر تو مشکلی نیست؟
«جاسوس»...
«ماموریت»...

چه باحال!!
اون دختر تلپاتی داشت.
آزمایش شماره «۰۰۷».
دختره قابلیت ذهن خونی داشت.
اون به وسیله یه تصادف، یه پیشامد ناخواسته در حین آزمایشات تحقیقاتی یک سازمان خاص به وجود اومد. اون بعدها از ساختمونشون فرار کرد.
پس از اون، از موسسه‌ای به موسسه دیگه می‌رفته تا کسی پیدا بشه و حضانتش رو به عهده بگیره.
خوب گوش کن، دختر کوچولو.
اسمم آنیائه!
خوب گوش کن، آنیا.
Translation Team

تو از این به بعد بچه منی. اما محض احتیاط، همیشه بچه من بودی.
واضحه؟
واضحه.
تو باید من رو «پدر» صدا کنی.
همون طور که نتبه‌ها می‌گن.
پاپا!
خیلی خب.
چه خانوم جوان زیبایی.
سلام، عزیزم.
ما فورجر هستیم. همین تازگیا اسباب کشی کردیم.
من آنیا هستم، و همیشه بچه بابا بوده‌ام.
ار...
?
اون تیکه رو نگو!
بیا بریم به خونه.
Translation Team

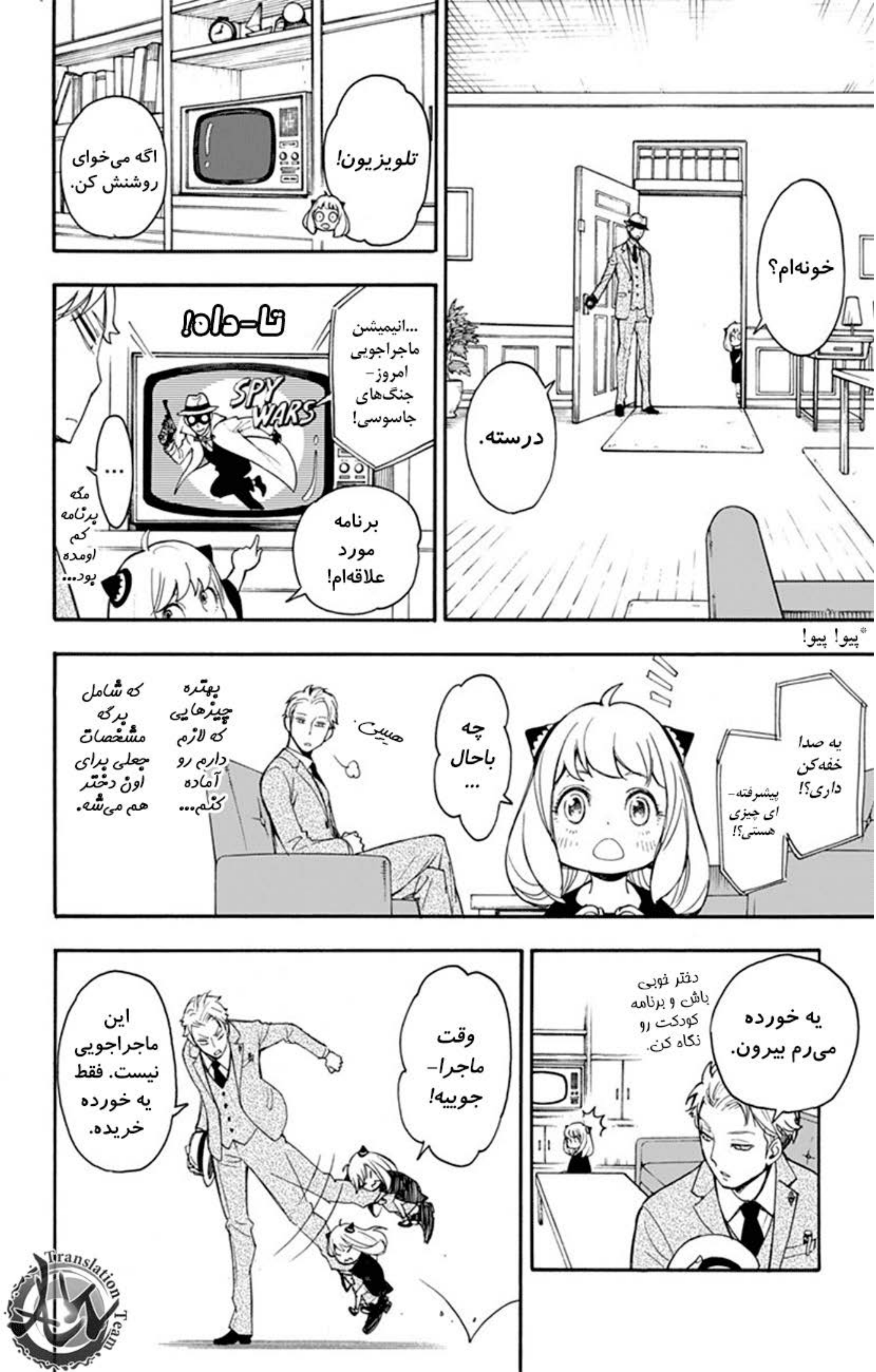
خونه‌ام؟
درسته.
تلویزیون!
اگه می‌خوای روشنش کن.
...انیمیشن ماجراجویی امروز- جنگ‌های جاسوسی!
تا-داه!
SPY WARS
برنامه مورد علاقه‌ام!
...
مگه برنامه کم اومده بود...
*پیو! پیو!
یه صدا خفه‌کن داری؟!
پیشرفته-ای چیزی هستی؟!
چه باحال...
هیین
بهتره چیزهایی که لازم دارم رو آماده کنم...
که شامل برگه مشخصات جعلی برای اون دختر هم می‌شه.
یه خورده می‌رم بیرون.
دختر خوبی باش و برنامه کودکت رو نگاه کن.
وقت ماجرا-جوییه!
این ماجراجویی نیست. فقط یه خورده خریده.
Translation Team

Translation Team

فیوپ
داری چی کار می‌کنی؟
قایم می‌شم.
از من بدش میاد؟
همچین چیزی دردسرساز می‌شه. باید تا اتمام ماموریتم باهاش رابطه خوبی داشته باشم.
کاری کردم که باعث بشه ازم بترسه؟
یعنی هنوز برای گرفتن دست‌هاش زود بوده؟
آه!
باید به طرز فکر کردن این موجود پی ببرم!
از دیپلماسی پایه استفاده می‌کنم! درک کردن حزب دیگه اولین قدم به سمت صلحه!
درک کردن من...
... باعث صلح جهانی می‌شه؟
هم...؟ باشه...
من از بادوم زمینی خوشم میاد.
از هویج متنفرم.
؟؟

Translation Team

فایده‌ای نداره.
متوجه نمی‌شم.
پف...
باید یه راهی پیدا کنم تا این رفتار غیرمنطقی رو رمزگشایی کنم. به یه کتاب راهنما نیاز دارم!
*کتابخانه
LIBRARY
کتاب‌ها و مقالاتی درزمینه پرورش کودک؟ یه لحظه، لطفاً.
هر چی دارید رو می‌خوام.
*وومپ

Translation Team
«پایه و ساس پرورش کودک اعتماد است.»
«به جای سرزنش کردن، تلاش کنید تا آنها را درک کنید.»
«هر شرایطی را از دید کودک ببینید.»
«کودکان ممکن است نتوانند احساساتشان را با کلمات بیان کنند، پس تلاش کنید تا چیزی که تجربه می‌کنند را حس کنید.»
هم. پس هیچ بازجویی‌ای در کار نیست.
وقتی فکر می‌کنم تمام والدین دنیا همچین ماموریت سختی رو به عهده دارن...!
«برای آینده کودک، در آنها عزت نفس به وجود آورید.»
«کودکی که اعتماد به نفسِ حل کردن مشکلاتِ خودش را داشته باشد، در آینده—»
...
KOSODATE

Translation Team

Translation Team

Translation Team
دیگه کافیه. دارم می‌رم بیرون.
امروز اینجا می‌مونی!
خشک زدن
همینه که هست!
بمون خونه و بچه خوبی باش!
...
*یواشکی آمدن *چرخیدن
هی!
*تالاپ
گفتم که همین جا بمون!
بیرون امن نیست!
ها! فکر کردی اونجا نمی‌بینمت؟
پیدات کردم!
پیدات کردم!
پاپا خیلی خوبه - ها!
باحاله!

و...
...برای همین دیر کردی؟
آخرش، مجبور شدم با مسدود کردن در توی خونه گیرش بندازم.
بوا ها ها!
هون
دیگه بیرون نمیای!
هه
خدا خدا کن که به جرم آزار کودکان نکننت تو گونی.
نمی‌تونم طرز تفکر بچه‌ها رو درک کنم.
گریه کردن کلید طلاییشونه! خیلی رو مخه.
بچه‌ان دیگه، توایلایت. کارشون گریه کردنه.
بگذریم، این هم چیزی که می‌خواستی.
تقاضانامه، نوبت آزمون ورودی و یه کپی از امتحان.
REGISTERED
8900235

Translation Team

Translation Team

پوستری که تواِیلایت براش گرفته جنگ‌های جاسوسی
SPYWARS
فکر می‌کردم زندگی کردن با یه جاسوس باحال‌تر از این حرفاست.
دلم می‌خواد برم بمب خنثی کنم.
...
بهتره به قفل کردن این عادت کنم. نمی‌تونم اجازه بدم به تجهیزات جاسوسیم دست بزنه.
رمزش ۶، ۱، ۱، ۰ ...
*کا-چینک!
اوو ووووو ووه!
یه رادیوی جاسوسی؟
......؟
؟؟

Translation Team
♪
رئیس، داریم یه سیگنالای عجیبی دریافت می‌کنیم!
بزززز——
بزززتت——
توش از زبون رمزی غرب استفاده شده؟!
نه، یه... پیام واضحه!
می‌گه، اوه...
ت-و-ا-ی-ل-ا-ی-ت-ا-ی-ن-ج-ا-س-ت.
«توایلایت اینجاست» ؟!
این فرکانس توسط جاسوس-های غربی استفاده می‌شه. ممکنه واقعاً خودش باشه!
یه چیز دیگه هم هست! «اگه می‌تونید بیاید بگیرینم.»

منبع اون فرکانس رو پیدا کنید!
می‌کشمش!
رفتن!
*شلخته‌اس
*مرتب کردن
*نفس نفس
حالا که می‌دونی من یه جاسوسم، باید بمیری!
باید قدرتم رو هم پنهان کنم. اگه بفهمه من می‌تونم ذهن خونی کنم...
...باید دُمم رو بذارم رو کولم و فرار کنم.
آنیا، تو نمی‌تونی هیچ وقت راجع به قدرتت با کسی حرف بزنی. متوجهی؟

بگذریم، الان وقت درس خوندنه، آنیا.
اما من می‌خوام نقاشی بکشم!
نقاشی کردن به دردت نمی‌خوره.
تو باید نحوه استفاده از قدرتت رو یاد بگیری تا بتونی به برقراری صلح در جهان کمک کنی.
وقت گریه کردن نداریم.
تو برای بازی کردن اینجا نیستی. تو برای درس خوندن اینجایی.
هق

به نفع
دختره‌است که
خونه رو به هم
نریخته باشه...
اوه.
درسته.
باید این
رو ببرم
کنار.
!
Translation Team

*وووش
کرک
*تق
*بمم
وووش
کلوک

*وووش
*پیو پیو
*تانک!
*تمپ
مرمف؟!
*تق
اینا دیگه کدوم خریَن ؟!

Translation Team

دوباره
از خونه
اول شروع
می کنم--
*تق
خب،
پس...

Translation Team

*پیو
هم.
*تق
برای اداره یه مملکت شفافیت مهم‌ترین چیزه. دولت جای کلاه گیس گذاشتن نیست.
همچنین، وزیر یه خائنه که سمت غرب رو گرفته.
هرکسی که برای یه خائن وکیل مدافع بازی دربیاره هم خودش خائنه.
یه صدا خفه کن!
طرف آدم بده‌اس!!
رئیس، نگوین و آدماش برگشتن!

*تلپ
ممممف
ممممف
انگار گیرش انداختن.
کار تون عالی بود.
آخ...
خیلی حرفه‌ای بود... فکر کنم واقعاً خودشه!
برو استراحت کن.
سلام، آقای توایلایت.
فکر کنم یه سری عکس پیشته که متعلق به من هستن.

همرررف!!!
نگوین؟!
چه خبر شده؟! پس اون—
دختره!
اون هم نیست!
اوه نه... دوباره نه!

Translation Team
این یه اشتباه بود.
با ریسک کردن همه چی به وسیله پریدن وسط قلمروی دشمن...
هی...
من به درد جاسوس بودن نمی‌خورم.
پاپا ...
پابواا !!!!!!!!!!!!!!!!!!
ه- هی!
عیبی نداره. باهات کاری ندارم!
پابوا؟
من نترسیدم!
واااهه ...
پابواا !!!!...
...??
همه‌اش گریه می‌کنه. برای همینه که اینقدر ...
...

Translation Team

فکر می‌کردم که می‌تونم گذشته‌م رو کنار بذارم، اما به طور ناخودآگاه، اون همیشه باهام بوده.
خروج
تمام این مدت باهام بوده...
گوش کن، دختر کوچولو .
اسمم آنیاست!
باشه. گوش کن، آنیا.
می‌دونی «گرگم. به‌هوا» چیه؟ من اون دوستام گرگ به هوا بازیکنای حرفه‌ای هستیم.
ما وقتی می‌بینیم یکی گرگم به هواش خوبه، اون رو به بازی کردن با خودمون دعوت می‌کنیم.
اوه!
بابا یه دروغگوئه.
اگه این خیابون رو بری پایین و بپیچی چپ، یه ایستگاه پلیس می‌بینی.
وقتی این رو ببینن، اون رو به یه یتیم خونه بهتر می‌فرستن.
این رو به یکی از افسرای اونجا بده، و برنده بازی شو.
مجدداً روی ماموریتم فکر می‌کنم. یه راهی پیدا می‌کنم تا بشه بدون درگیر کردن بچه انجامش داد.
گرفتی چی می‌گم؟
...

پا...
آماده، حرکت!
بدو!
به درد جاسوس بودن نمی‌خورم؛ نه.
اشتباهم این بود که از همون اول این بچه رو به خطر انداختم.
چه‌طور متوجه نشدم؛
ساختن دنیایی که توش بچه‌ها لازم نیست گریه کنند...
دلیل اصلی...

جاسوس...
شدنم همین بود.
Translation Team

Translation Team

سرفه سرفه ...
تله بود؟!
*ووووش
پو!
این چیه؟ آرد؟!
*آآآآآ
ت- توایلایت؟!
شلیک نکن! کل اینجا رو می‌فرستی رو هوا!
*همف
حالا نه اینکه من صاف جلوی چشم شما نخاله هام که بهم شلیک کنید.

*شترق شپلق
اووف
فشش
اورک
ه-
هی
...
حتماً شوخیت گرفته!
تپ

سرت رو برگردونی می‌میری.
اورک ...
توایلایت ...!
اوضاع چه‌طوره، ادگار؟
از کارن چه خبر؟
اسم دخترم رو از کجا می‌دونی...؟

ادگار، این شغلمه دیگه. جاسوسا همین جوریَن.
قدش، وزنش، سایز کفشش، غذاهای مورد علاقه‌اش، همه‌شون رو می‌دونم. آمار تک تک خالای روی بدنش رو دارم.
و می‌دونم، با اینکه به پای تو نمی‌رسه، اما توی کلی فعالیت‌های مجرمانه نقش داشته.
چرت و پرت نگو! دختر من هیچ وقت—
ادگار.
می‌دونم که دخترت چقدر برات مهمه.
برای همین بهت اینا رو می‌گم.
اگه می‌خوای اون زندگی به ظاهر عادی‌ای داشته باشه...
...پات رو از کارای من می‌کشی بیرون.

Translation Team

Translation Team

...
تو...
... مطمئنی؟
اگه دوباره تنهام بذاری، گریه می‌کنم.
...
چهار دفعه به فرزند خوندگی گرفته شده و بعد یه مدتی برگردونده شده.
خیلی خب.
بیا بریم خونه.

Translation Team

دینگ دونگ
می‌تونید آزمون رو شروع کنید!
لطفاً، آنیا.
می‌دونم که می‌تونی!
خیییلی سخته!
اورگگ...
هیچ کدوم از این‌ها رو بلد نیستم.
اتل، متل، توتوله.
وای مامان!
خب...
وااااهه!

Translation Team

Translation Team

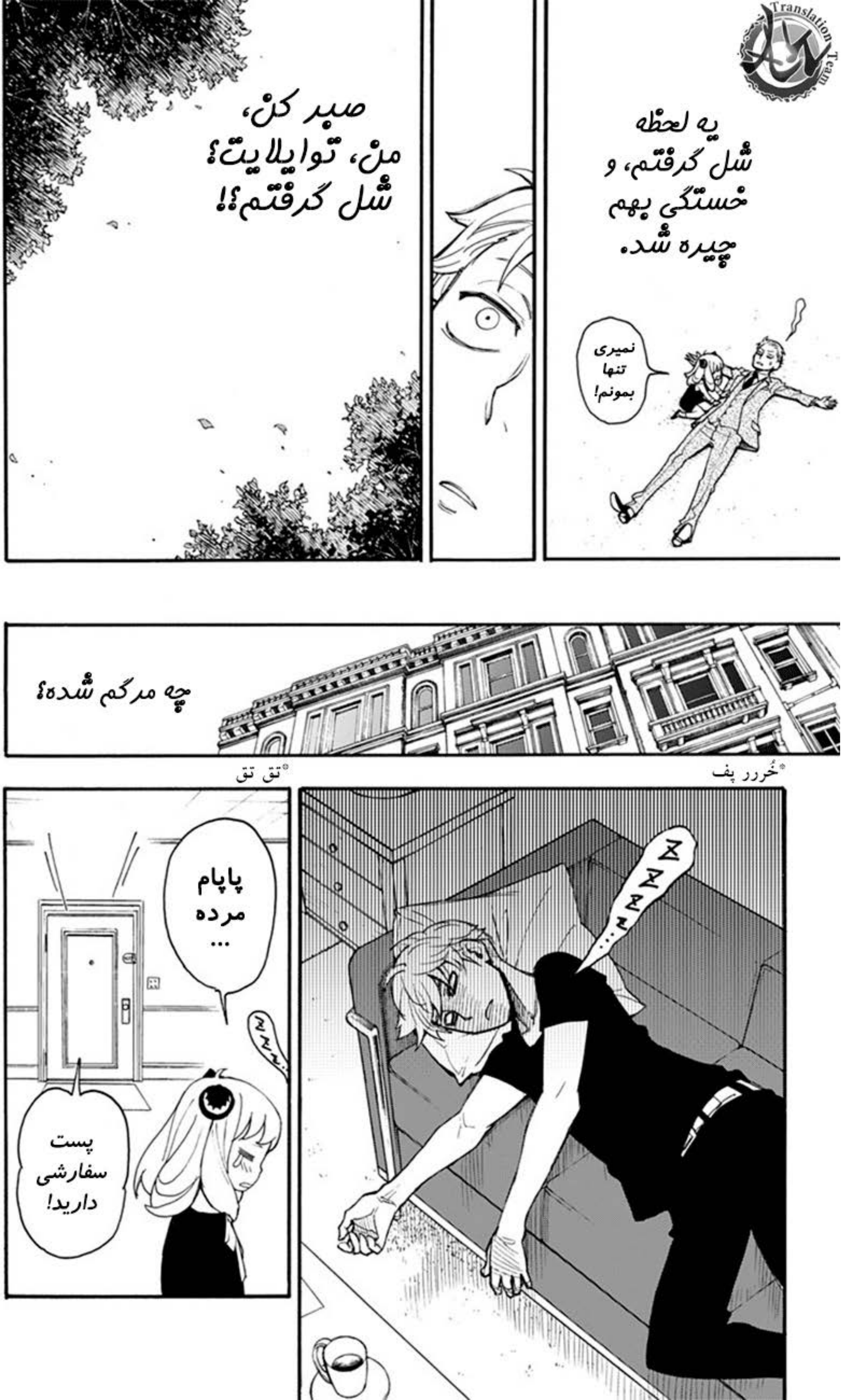
یه لحظه
شل گرفتم، و
خستگی بهم
چیره شد.
نمیری تنها بمونم!
صبر کن،
من، توایلایت؟
شل گرفتم؟!
چه مرگم شده؟
*خُررر پف
*تق تق
پاپام مرده ...
پست سفارشی دارید!

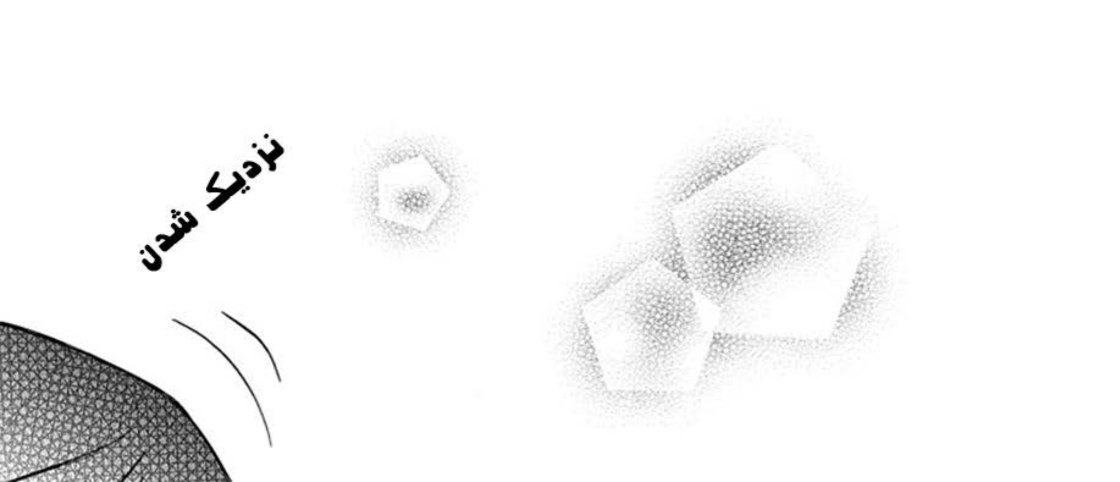

Translation Team

خُررر
پففف
فیوپ
واا اگه ؟!
آخه—؟! مگه می‌خوای سکته‌ام بدی؟!
حالا دیگه جلوی بقیه هم خوابم می‌بره؟!
هوف
هوف
به خودت بیا مرد!
نامه داری!

ریپ ریپ
نامه؟
حتماً از آکادمی ادنه.
فریز
چیه، پاپا؟
«فاز دوم پروسه ورودی به مدرسه ...»
دووم
«یک مصاحبه خانوادگی اجباری می‌باشد ...»
«هم پدر و هم مادرِ متقاضی باید حضور داشته باشند.»
دووم
«مطلقاً هیچ استثنایی وجود ندارد.»
شو ـــ که
اما...
مامان نداریم!

خانواده×جاسوس

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

ماموریت: ۲

مترجم: DysaniaMtG
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

محرمانه

زرین پخش هنر
zphonar.com
zphonar.ir

Translation Team

Translation Team
...
...
...
نه این نمیشه.
من نمیخوام مامانم بشه.
فکر نمیکنم که بتونی نقش مادر رو به عهده بگیری، فرانکی.
با تمام استعدادت در استتار، این بهترین چیزیه که میتونی ارائه بدی؟ واقعا؟!
فقط همینقدر میتونم با این نوع بدنم انجام بدم.
به هر حال زنایی رو دیدم که بدتر هم بنظر میان...

Translation Team

Translation Team

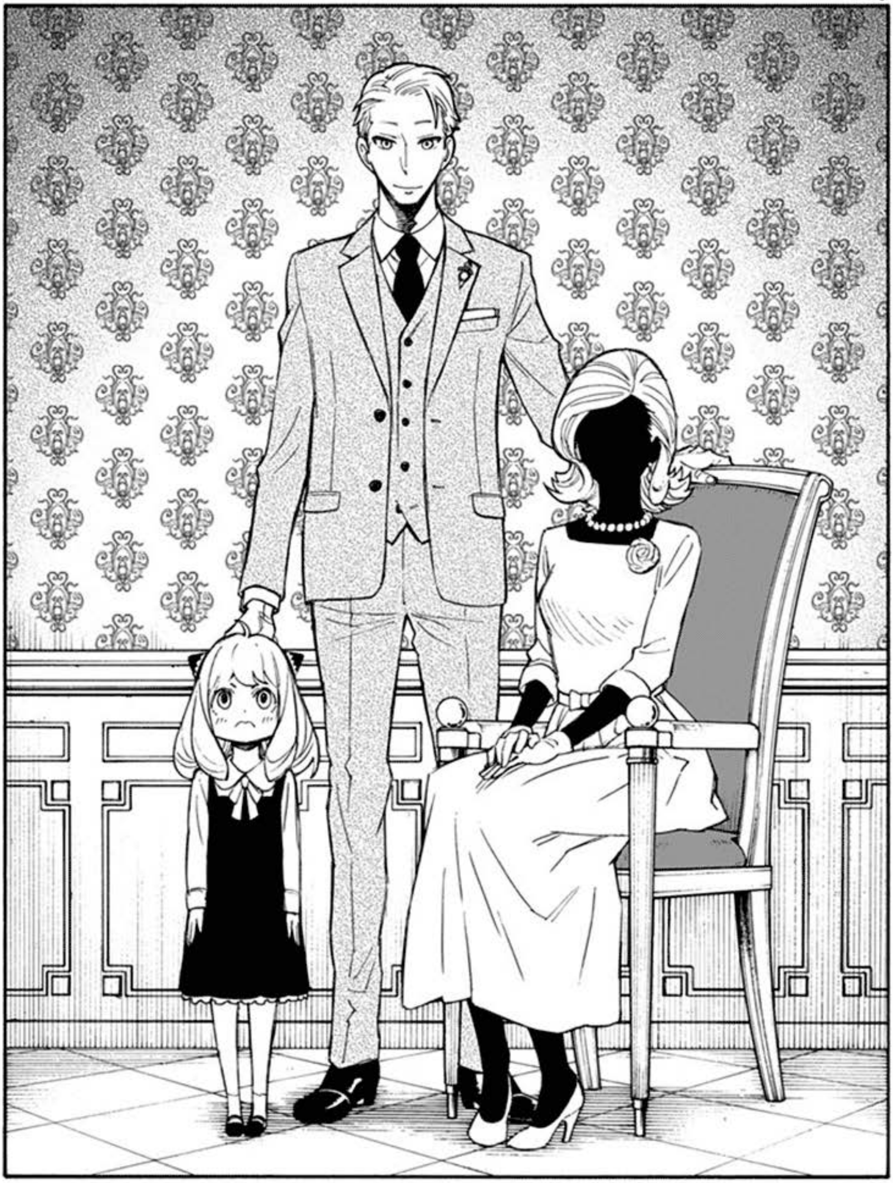

خانواده × جاسوس

Translation Team

Translation Team

یور خیلی خوشگله. اگه یکم تلاش برای ظاهرش بکنه، میدونم که میتونه چند تا مخ بزنه.
همف...
بهش چند تا ترفند آرایش میگم وقتی زمان خالی داشتم.
من فقط میخوام که به کار کردن ادامه بدم. همین برام بسه.
چی؟
الان ۲۷ سالته، نیست؟
تو اون سن، تو باید بیشتر مراقب باشی.
?
میگن که جاسوسا این روزا همه جا هستن.
و الان مردم دارن همدیگرو سر هیچی گزارش میدن.
درباره اون زن مجرد ۳۰ ساله نشنیدی که به خاطر مشکوک بودن توسط همسایه‌ها اش تحویل داده شد؟
واقعا؟
خنده داره.
آره، باورت میشه که یه نفر تو اون سن مجرد باشه؟
چه ناراحت کننده!
هه هه
مشکوکه، خیلی خب.
...

تو احتمالا درست میگی.
ممنون که بهم اخطار دادی!
...
اوه، میدونی چیه؟ من دارم یه مهمونی شام آخر این هفته برگزار میکنم!
باید بیای‌ها، یور.
و مطمئن شو که با خودت یه نفر رو بیاری!
بنظرت اون یکم براش جاه طلبانه نیست؟
شاید بتونه منحرفی که وارد دفتر شد رو بیاره.
سنگین بود! هه هه!
...

اقامتگاه بریار.
اوه، یوری؟
چیکارا میکنی، آبجی؟
خوبم.
همه چیز خوبه.
هنوز سخت تو تالار شهر کار میکنم!
تو خیلی عجیبی. نگرانتم.
او- اون خیلی بی ادبیه! من عجیب نیستم!
کی میخوای که ازدواج کنی؟
تا حالا فرد خوبی رو پیدا کردی؟
!
دوباره این مکالمه...
گوش کن، شاید بهم پیشنهاد ترفیع بدن تو کار.
اما اینجوری سرم از قبل هم شلوغ تر میشه، هی باید اینور اونور برم.
نمیدونم که قبولش کنم یا نه هنوز. احساس نمیکنم درست باشه که تو رو اونجوری تنها بزارم.

تازه اگه خواهر بزرگم رو که مواظبمه نداشتم تمام این مدت، اینجا نبودم.
خیلی ازت ممنونم، میدونی.
برای همینه که خیلی برام مهمه که تو خوشحال باشی.
میدونم، یوری.
ممنون.
می تونم که به یکی معرفیت کنم؟
ها؟! ت-تو لازم نیست همچین کاری بکنی!
در واقع... من قراره که آخر این هفته یه مهمونی برم!
و مطمئنا با خودم یکی رو می برم!
تو دوست پسر داری؟!
آ-آره، من... من فکر کنم که دارم! هه.
پس نگران من نباش، باشه؟
عالیه که میشنوم این رو.
پس این مهمونی... همون مهمونی با همکار هات هستش؟
مم-هم.

Translation Team

اگه بفهمه که دروغ گفتم، فکر میکنه که خواهر عجیبش یه دروغگوی مریض هم هست! هیچ وقت دوباره بهم اعتماد نمیکنه!
بخاطر شغلش هم شده، باید یه خوبشو-
زینگ
!!
یوری، چیزی که قبلا گفتم- من فقط داشتم شوخی می‌کردم!
تو و داداشت دارین دعوا میکنین؟ غیر معموله.
هاه؟
اوه! مغ-مغازه دار؟ خیلی متأسفم، من فکر کردم که—
عصر بخیر.
یه مشتری برات دارم، پرنسس تورن.
Translation Team

Translation Team

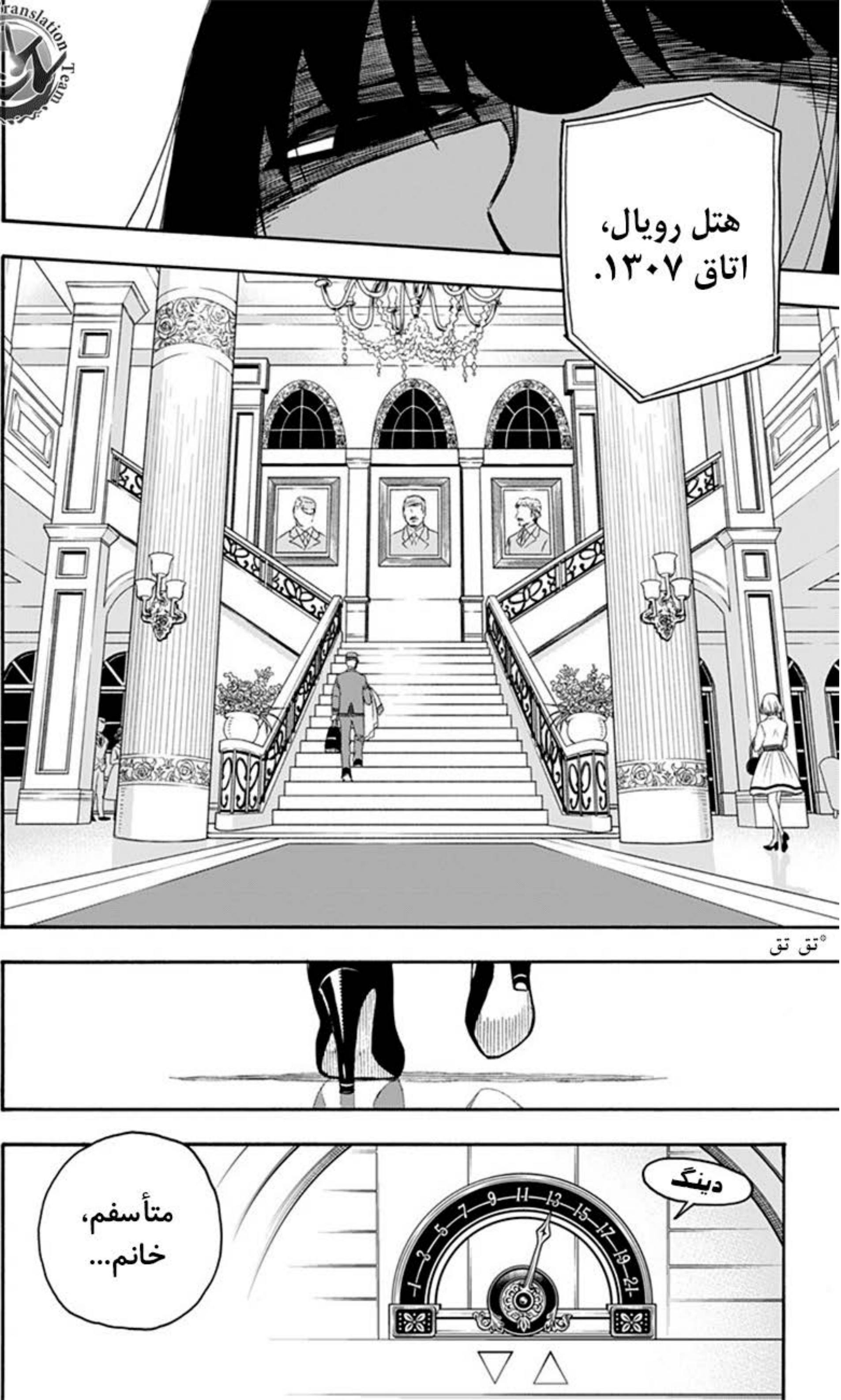

*چرخاندن *شپلق

Translation Team

وزیر خائن برِنَنان، از بخش حساب- داری ...
... فرض میکنم؟
بخاطر ورود بدون اجازه متأسفم، اما...
میتونم افتخار گرفتن جونتو داشته باشم؟
اسم کد: پرنسس تورن

اون
زن یه
آدمکش
بود.
شِلپ
شِلپ
مهارت
های مورد
نیاز شغلش
از کودکی
بهش آموزش
داده شده بود.
اوه...
چرا از بین
نمیریه...
از اون موقع
اون هر کار
کثیفی که
کارفرمایش
بهش میگفت
انجام میداد.

Translation Team

Translation Team

بچه داشتن... بده؟
من دارم مامان رو دور نگه میدارم؟
!
*نازی نازی
تو هیچ مشکلی نداری. این راجع به اینه که بری مدرسه.
*قدم قدم
برو تلوزیون ببین و نگرانش نباش، باشه؟
باشه.
♪
♫
خب...
چرا نمیتونه آژانس شما فقط یه کارمند مؤنث بفرسته؟
اونا تقریبا محو شدن بعد پاکسازی جاسوس اخیر.
هیچ کدوم از باقی مونده‌ها مناسب نیستند.
آه. کلی موش اون بیرونه این روزا.
اون سهم من بود —جرا!! نهه!
در حال حاضر اون ها کمبود کارمند دارن اونا بهم یه مأموریت دیگه در کنار این دادن.
نابود کردن چند تا راکت قاچاق...
دارن ازت عین سگ کار میکشن!

خب، همش دلیل بیشتره برای سریعتر حل کردن این موضوع.
بیا با اونایی شروع کنیم که شرایطشون یه دلیلی برای همکاری بهمون بده.
0847596
0712843
14 FEB 69
0981653
HOLY CL
اگه بتونیم ازشون جرمی پیدا کنیم، میتونیم ازش به عنوان اهرم فشار استفاده کنیم.
و اگر پیدا نکردیم، میتونیم همیشه یکی جعل کنیم.
ترجیح میدم که از این پیچیدگی‌ها دور باشیم.
واقعا؟ تصور پیچیدگی بزرگ تری از اونی که اونجا هست سخته.
اونجا
کوبوندن
راه نداره اون مثل یه فرزند از یه خانواده ممتاز به نظر بیاد.
همم. راست میگی.
ببینم میتونم چه کاری حداقل راجع به ظاهرش بکنم.
Translation Team

اووه.
با من بیا، خانم جوان. من اندازه هاتونو میگیرم.
دارم به تاجرا فروخته میشم؟!
اگه دختر خوبی نباشی.
از کجا داره این حرفا رو یاد میگیره؟
اون نمایش جاسوسی؟
زن خیاط... بنظر میاد تا الان ازدواج کرده باشه.
مالک تو لیست زنان مجرد بود...
ولی اون در گذشته به خاطر مسائل سیاسی دستگیر شده. نمیتونم ریسکش رو بپذیرم.
همچنین اون یکم برای این نقش مسن هست.
به کلی شانس نیاز دارم که یه...

*سوش

*تلوپ
معذرت میخوام.
اوه، سلام، یور. یه مدتی شده بود.
سلام. میخوام که لباسمو برام درست کنید...
امکانش هست که سریع انجامش بدید؟
اون دختر کیه، اون میتونه از پشت سرم حرکت کنه...
...بدون اینکه حتی متوجه بشم؟!
یور... همم...
آه. یادم اومد.
یور بریار، ۲۷ ساله. هیچوقت ازدواج یا طلاق نداشته.
YOR BRIAR
هر دو والد مرحوم. یه برادر، که سالها ازش کوچکتره.
هر دو پیشخدمت شهری هستند. هیچ چیز غیر معمولی تو پروندشون نیست.

Translation Team
فقط اون چیز عجیب در مورد منه، بعد؟
من واقعا دارم بی حواس میشم تازگیا ...
جناب...
شما از وقتی که داخل اومدم به من زل زدید.
میتونم کمکتون کنم؟
*دویدن
چی؟! اون حتی میتونه نگاه خیره‌ام رو هم حس کنه؟! چطور؟!
اوه، نه...
فقط فکر میکردم که... شما خیلی خوشگل‌اید.
متأسفم.
یور خیلی خوشگله. میدونم که میتونه چند تا مخ بزنه.
(اگه یکم تلاش برای ظاهرش بکنه.)
جناب...
پاپا! اندازه مو رو گرفتن!
*نزدیک شدن
پس... شما دارید میگید که حس مثبتی نسبت به ظاهر من دارید؟
اوم، خب... بله.
!

اون کیه؟
یه مشتری دیگه.
اون یه بچه داره!
من تقریبا از شوهر یه زن دیگه خواستم که بریم سر قرار!
درباره پرونده هایی شنیدم که زن توسط همسر مرد به خاطر اون کشته شده بود.
اگر چه در مورد من، مطمئنا اول میکشتمش... همم.
تعجب
نه، حتی نباید جالب کنم این ایده رو! فقط یک جور چیزیه که میتونه منو به عنوان یه آدمکش لو بده.
نرمالتر رفتار کن!
*ووها
آ- آ- آ-
آدمکش ؟!

آدمکش
جاسوس
خیلی باحاله!
آن دختر گرسنه سرگرمی بود.
هم. فکر کردم که برای ایفای نقش همسر علاقه‌مند باشه، اما...
...یه زن که مستقیما میتونه یه تهدید برای ماموریت باشه.
فکر کردم که شاید بتونه نقش دوست پسر رو بازی کنه، اما...
....من باید از هرگونه امکان خونریزی ای دوری کنم.
*ول خوردن
*ول خوردن
واااهه! خیلی ناراحتم که مامان رفته!
من فقط دلم خیلی برای مامان تنگ شده!
همسرم تو سال پیش فوت کرد.
من دارم بهترین تلاشمو میکنم که به عنوان یه پدر تنها بزرگش کنم.
!!
چیکار داری میکنی؟!
آیا همسر شما فوت کرده؟
آه... خب...
پس هیچ کسی تلاش به قتل من نمیکنه اگه ازش بخوام!
ببخ- شید ...

Translation Team

خلاصه بگم...
میخوام که به عنوان مادر آنیا تو یه مصاحبه خانوادگی شرکت کنید.
این خیلی برای همسرم مهم بود، که در این زمونه نامطمئن ، دختر- مون به یه مدرسه خوب بره...
و الان که فوت کرده... خب، میخوام که تا جایی که میتونم به خواسته هاش احترام بزارم!
پاپا عجب دروغگویی.
میشه ازت بخوام که در انجامش بهم کمک کنی، فقط همین یه بار؟
اول به یه درخواست اولیه کوچیک فریبش میدم و بعد ازش استفاده میکنم برای توافق ازدواج.
چه فرد فوق العاده‌ای!
اگه فکر میکنید که میتونم از پسش بر بیام، خوشحال میشم که کمک کنم.
پو
ف
ممنون ازتون. پس شنبه میبینمتون مهمونی!
عالیه!

*بخش خشکبار
BEANS&NUTS
من برای شنبه یه پرستار برات گرفتم، و انتظار دارم که بهترین رفتارت رو داشته باشی.
بادام زمینی بخر!
باشه، باشه، حله.
باید بهتون ۱۰ پنت پس بدم. خرگوش.
!
دوباره بیا. خرگوش.
خرگوش؟
...
خب خط میاد؟ یا شیر میاد...؟
*ورجه وورجه کردن
باز کردن
10 PENT
...
اینا باید اطلاعات مأموریت بعدی‌ام باشه.

من باید که عتیقه های ارزشمند دزدیده شده از غرب رو برگردونم و حلقه قاچاقچیان مسئولش رو نابود کنم.
64656 90659 32076
22482 95822 95822
51431 58919 34639
23486 98624 25721
18951 58921 82852
84272 92234 54520
02855 52402 58221
75280 91823 87592
85805 57249 75927
27282 02264 62861
نقشه اینه که وقتی که قاچاقچیان خریدار رو ملاقات میکنن بهشون حمله کنیم، شنبه ساعت ٦ بعد از ظهر.
صبر کن، شنبه؟
خب این کاری که میکنیم.
من باید سریع بهشون حمله کنم تا بتونم سر موقع به مهمونی برسم.
تو قراره کمک کنی.
ووا، ووا!
من کارم فقط جمع آوری اطلاعاته! من فوق فوقش بتونم با یه کیف کاغذی بجنگم!

به علاوه، تو تقریبا بدهیت به من رو به حداکثر رسوندی تا الان.
۷۸ شی تاریخی، به قیمت کلی ۳ میلیون دالک.
اگه یکی دوتاشون به غرب نرسه، کسی اصلا متوجه میشه؟
من آماده‌ام مرد!
در واقع، من چندتا وسیله جاسوسی جدید برا این نوع مواقع اختراع کردم.
اون مطمئنا به جای خورش مفیده.
MATCHAWASE Sta.
لوید...
اون دیر کرده...

Translation Team

Translation Team

Translation Team

Translation Team

واو شارون، تو بدترینی! هه!
آه ها ها! خنده داره!
خیلی بده... من واقعا میخواستم که دوست پسرت رو ببینم.
اوه، نه. هیچوقت این کار رو نمیکنه!
واقعا اینقدر بیچاره‌ای که می‌خوای مردم رو تحت تاثیر قرار بدی، یور؟
یوری همیشه میگه که چقدر نگرانته.
غیرتی ...
میشه که به برادرم بگی که یه نفر رو با خودم آوردم؟ خیلی ممنونت میشم.
نمی‌بینی که چقدر رقت انگیزه؟
بسه، کامیلا.
چطور جرات میکنه که با مرد من صحبت کنه
دیگ نمیتونم تحمل کنم.
هه؟
بردارم نباید هیچکدوم از این ها رو بشنوه... اگه همه اینجا میمردن-
اون کار درست رو میکنه و به برادرت میگه که تو تنهای تنها اومدی.
نمیفهمم. چیزی از تحقیر کردن من گیرش میاد؟
نه، نه.
بجز اون.
ببخشید راجع به اون موضوع. اه، از مهمانی لذت ببر.

و بعدش اون مرد بهم گفت...
مامان!
بزرگ ترین بچم امسال داره به آکادمی ادن میره.
واو، خیلی تحسین برانگیزه.
معلومه که نخبه‌اس!
اه ها ها
پس باید عادی بودن...
اینجوری به نظر بیاد.

Translation Team

لطفا به خاطر تاخیرم منو ببخشید.
من لوید فورجر، همسر یور هستم.

اوم... تو قرار بود که دوست پسرم باشی نه شوهرم.
لعنتی.
من مأموریت اون رو با مال خودم قاطی کردم.
اوه...
آقای فورجر بودید؟
شما خونریزی دارید...
اوه، حقیقتا. نگرانش نباشید.
شما ورزشکار حرفه‌ای فوتبال آمریکایی یه چیزی هستین؟
من روان-پزشکم.
از مهمونی لذت بردی، یور؟
داری باهام شوخی میکنی. تو ازدواج کردی، یور؟
چرا به ما نگفتی؟
اوم، خب...
من رو ببخشید، یه بیمار اورژانسی داشتم که یکم وحشی شد.
همیشه همین میشه.
یه دکتر...

تقصیر منه.
مایه خجالته، اما در واقع این ازدواج دوم منه، و من از اولی یه بچه دارم. مطمئنم که یکم براش سخت بود که بگه.
نه. امکان نداره.
گرر...
نمیتونم باور کنم که این مرد خوشرو و تر تمیز با اون عروسی کنه.
هی...
باید به غرورش صدمه بزنم!
*فوپ
یور، یکم ماکارونی رشته‌ای با سبزیجات تازه از فر در اومده وردار!
اوپس
اوه نه، لیز خوردم و از دستم ول—
هه هه
*فیش
تپ

در حالی که باید مطمئن شد که غذا هدر نرفته، اون یکم حرکت خامی بود.
نباید از پا استفاده میکردی.
اوه، متأسفم.
!
همینه ...؟
ممم، اما این لذت بخشه، نیست؟
خیلی خوبه.
میدونستید، آقای رانجر؟
فورجر هستم.
ظاهرا همسر شما در حال انجام کار ناشایستی قبل اومدن به تالار شهر بوده!
تمومش کن...
چطوری میگفتی؟
مردا به هتلشون احضارش می‌کردن تا بهشون یه پیامی بده، منم باور کردم؟
اون...
پیام حُسن تعبیر بود... آدمکشی.
اونطوری که فکر میکنی نیست، لوید...

Translation Team

واقعا تحسینش میکنم.
بنظرم وقتشه که بریم، یور.
ممنون به خاطر مراقبت. مایه خوشحالی بود.
گاه!

Translation Team

Translation Team

بنظر میاد
که اون ون
رو ول کرد.
*ترق
اما احتمالا
هنوز همین
دور براست.
جدا
شید و
پیداش
کنید!

حالت خوبه، یور؟
زود بیا اینور!
بهش ضربه تراپی میگن. یه درمان جدیده، جدید ترین روش درمان در روانپزشکی.
اوه...؟
تراپی داستانه جدی نگیرید.
اوم... مشکلی نداره که مریض هات رو اونجوری بزنی؟
اه، خوب ...
*بنگ
نمیفهمم که این باهوش ترین زنیه که تا الان دیدم یا احمق ترین.
!!
یور، مواظب باش!
یکی دیگه!
*ووش
نمیتونم جاخالیش بدم به مو—
اوخ

اوه! خیلی متأسفم! من نباید تلاش میکردم که وضعیتش رو به عنوان یه شخص عادی درمان کنم!
...
بخوام صادق باشم... من تقریبا تو دفاع از خودم مهارت دارم.
برادرم یادم داده.

ها ها!
ممنون، یور!
ها ها ها!
باور نکردنی بود! واقعا فرستادیش پرواز کنه!
متأسفم، من... فکر کنم که کردم.
هه هه...
تهه هه هه ...
*بنگ بنگ
اونا اونجان!
آهه!
این- وری!
پس، اوم، لوید...
میدونم که زمان خوبی برا پرسیدن نیست، اما...

باهام ازدواج میکنی؟
اوه عزیزم ...
ببخشید...؟
شاید باید اینطوری میگفتم که قراردادمون رو تمدید میکنی؟
نفهمیده بودم که چقدر منو مشکوک جلوه میده که... هنوز تو این سن مجرد باشم، منظورمه.
ازدواج یجور... حفاظ ایجاد میکنه.
و یه راه برای ادامه قرارداد آدمکشی هست!
فکر کنم چیزی که میخوام بگم اینه که...

به جای اینکه رابطمون رو بعد مصاحبه تموم کنیم...
چی میگی که با هم بمونیم...
این تنها مردی‌عه که شاید تا حالا دیدم...
...به عنوان یه زوج متاهل ...
...به خاطر هر دومون؟
...که منو همینطور که هستم شاید بتونه بپذیره.
میتونیم سر راهمون به خونه به دادگاه هم یه سر بزنیم.
همین الان؟!
هیچوقت مثل حال نمیشه.

Translation Team

در خوبی و بدی...
تینک
...در داشتن و نداشتن ...
ددم
وای
در روز های خوب و بد، در سلامتی و بیماری...

من خودم رو بهت میسپرم.

تا وقتی که...
مأموریتم...
آدمکشیم...
...جدامون کنه.

*گرفتن
*وزز وزز صحبت کردن
تچ. اون تو جمعیت غرق شده.
*زمزمه
متنفر که بگمش، یور، ولی ما امید کمی داریم که حالا پیداش کنیم.
...
زمزمه
...!!
اووو، گرسنمه.
اون زیاده.
وواه، خیلی تازه!
مواظب باش، داره میریزه!
هاع؟
بیخیال، دوباره این نه!
غش کردن

*زمزمه
پام درد میکنه!
شاید یه میلیون دالک از اسمون بیوفته...
هی... اون دیر کرده.
اون مرد رو میکشم ...
شاید ازش بپرسم...
کارمند اون مغازه خیلی جذابه! ♡
من تا اینجا با این بچه اومدم!
باورم نمیشه تست رو دوباره افتادم...
اوه... اجاره رو پرداخت کردم؟
*زمزمه
هه هه. پسر، اون پیرزن خوب پول داشت!
بم
کیک
برام یه کیک بخر!
همین تازه از رستوران اومدیم بیرو-
!!
چی؟!
پاپا!!
هاع؟
حالا چیه؟

Translation Team

*کوبیدن
باز کن.
عوضی.
شام آماده شده.
Translation Team

یه جاسوس نباید هیچوقت...
...توجهات رو به خودش جلب کنه.
پچ پچ
پچ پچ
...
*دویدن
آه... این مرد کیف یه خانوم پیر رو دزدید.
یه نفر، لطفاً پلیس رو بیاره اینجا اون رو دستگیر کنه.
ممنون میشم.
Translation Team
قرار بود این پول رو به نوه هام بدم.
بیمارستان

*تکون دادن
خیلی ممنونم. بدون شما چیکار میکردم؟
اوه، خب...
در واقع اوم... شوهرم بود که کیفتون رو پس گرفت.
به من نگاه نکن.
هیچ وقت دنبالش نمیرفتم اگه بخاطر تو نبود، یور.
*تکون دادن
ممنونم آقا. شما مرد خوبی هستین.
همون طور که گفتم...
شما قهرمانانی بدون سایه هستید.
تو و همکارانت کار های بزرگی انجام میدید که هیچ وقت روشنایی روز رو نمی‌بینند.
تشکر.
خب، فکر کنم...
...الان و بعداً یه کم قدردانی مشکلی نداره.
سرفه
ممنونم، یور.
?
پاپا آدم مهربونیه.
*تکون دادن

Translation Team

Translation Team

اول، بیاید یه بار دیگه سوالهای مصاحبه رو تکرار کنیم.
خیلی خب، آنیا. تو روز های آزادت چیکار میکنی؟
میرم به اپرا و موزه هنر و در رستوران غذا میخورم.
دقیقاً! خوبه! هر چی که پرسیدن، فقط کارهایی که امروز کردیم رو یادت باشه!
پوف
اوکی، سوال بعدی.
اگه دیدی یه دوست کار بدی انجام داده، چه رفتاری میکنی؟
میپرم و کاری میکنم آسفالت کف خیابون رو بخوره.
آره... بیا سعی کنیم این بخش امروز رو فراموش کنیم.
همون اولین بار حق با من بود. این بیفایده است.
ولی تو خیلی باحال بودی، پاپا!
اون خیلی باحال بود، نبود؟
کا- کوبیدن!

Translation Team

خانواده×جاسوس

ماموریت: ۳

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

محرمانه

زرین پخش هنر
تلگرام: @zphonar

Translation Team

خیابان پارک ۱۲۸، شهر پایتخت برلینت، جمهوری مردمی استانیا.
لوید... درباره، آه...
... تمهیدات خواب...
اتاقهای جداگونه، البته.
وقتی موسسه برای سر زدن بیاد برای حفظ ظاهر از یه دونه استفاده میکنیم.
خوش اومدی به خونه آنیا!
ممنونم، آنیا. خونه دوست داشتنیه.
این آدرس برای خونه یه خانواده خیلی غیر معمولییه.

Translation Team

MARRIAGE CERTIFICATE
Mr. LOID FORGER and
Miss. YOR BRIAR
از یه دوست تو محضر یه لطفی خواستم و تاریخ ازدواجمون رو یه سال بردم عقب.
(در واقع، فقط جعلیه.)
یه بهونه‌ای برای برادرت پیدا می‌کنم که چرا با هم زندگی نمی‌کردیم.
باشه.
بالاخره، آکادمی ادن ممکنه این رو مشکوک بدونه اگه دقیقا قبل مصاحبه ازدواج کنیم.
حالا که اجازه مغازه دار (رئیسم) رو گرفتم، چیزی برای نگرانی ندارم.
یه مرد، یه زن و یه بچه، هر کدوم به دنبال گرفتن چیزی از این قرارداد قلابی.
خیییییلی باحاله.

Translation Team

خانواده × جاسوس

من سوالها رو میپرسم.
آنیا، وقتی تو مدرسه نیستی چیکار میکنی؟
از اونجایی که پاپا منو خونه تنها میذاره، تلویزیون نگاه میکنم و ناراحت میشم.
نه، نه، تاثیر خوبی نداره.
خانوم فورجر، لطفاً سبک مادری تون رو توصیف کنید.
اوم... آه...
خ- خب ...
اول حمله کن، سخت حمله کن، رحم نکن ...؟
این زن برادرش رو بزرگ کرده تا یه شهروند محترم بشه؟
خب، این بیفایده است. هیچ وقت مصاحبه رو قبول نمی‌شیم.
برای آکادمی ادن زیادیه.
یه راه دیگه پیدا میکنم...
تعجب
لوید، وایسا! فراموش نکن این چقدر برای زنت مهمه!

Translation Team

Translation Team

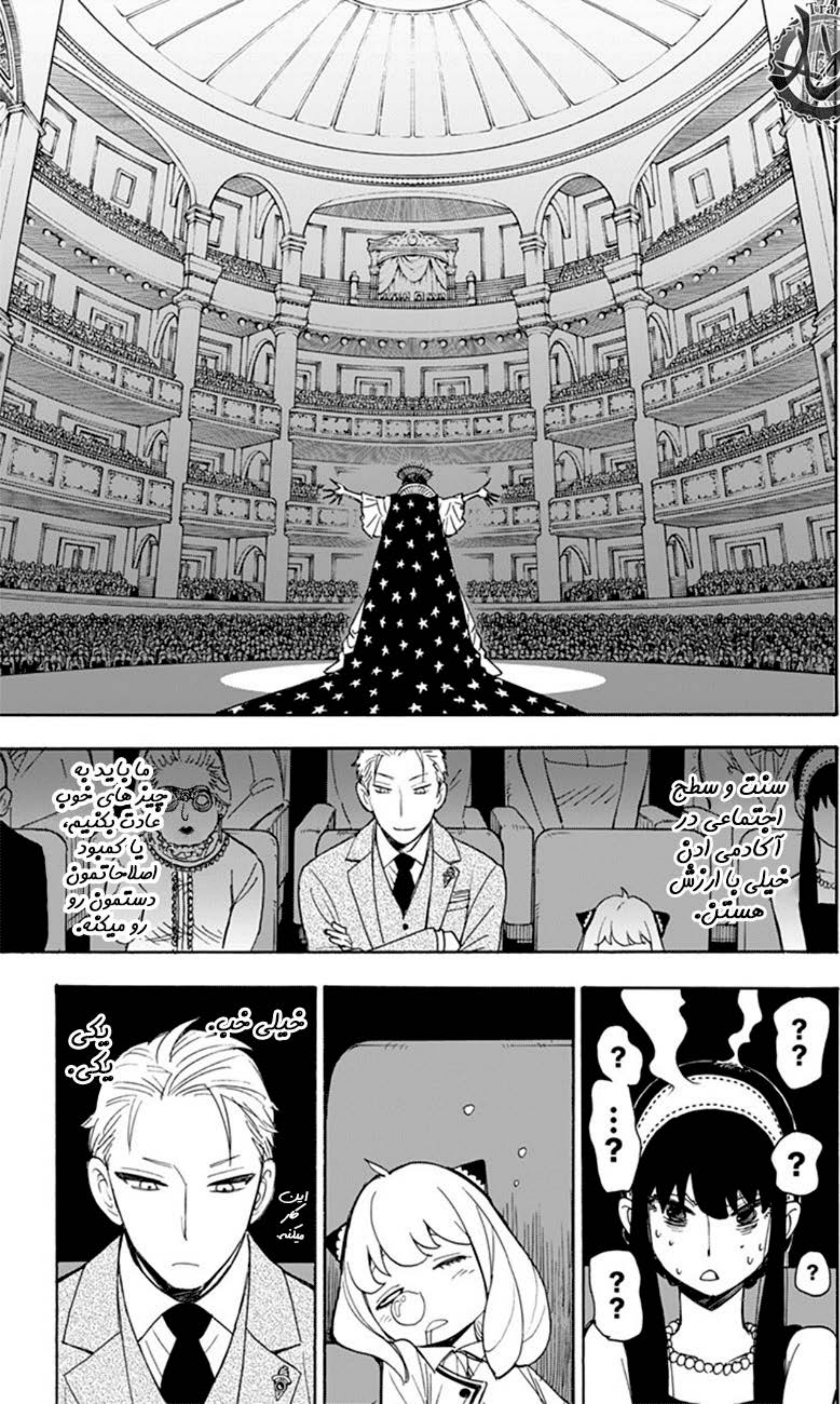
سنت و سطح اجتماعی در آکادمی ادن خیلی با ارزش هستن.
ما باید به چیز های خوب عادت بکنیم، یا کمبود اصلاحاتمون دستمون رو رو میکنه.
؟؟
؟
...؟
؟
؟؟
؟
خیلی خب.
یکی یکی.
این کار میکنی

باید به هنر های خوب و این چیزا عادت کنیم.
پاپا!
سینه ها! میتونم سینه هاش رو ببینم!
*گیوتین
*خییره شدن
پاپا، نگاه کن!
یه نفر سرش رو دزدیده!
...
*خیییره شدن
guillotine
یور ...؟

ما در حذب ملی گرا...
...باور داریم راهی برای مذاکره با غرب وجود داره.
میهن پرستی بخشی از برنامه درسی ادن هست.
باید به خوبی آشنا باشیم با سیاست، تاریخ و-
بیشتر شبیه دلجوییه!
فقط به وستالیس بمب بریزید تا برگردن به عصر حجر!
*درد کشیدن
خانواده هاشون رو هم هیچ وق
از این همه سیاسیت
از وقتی که کار رو از
دست دادم وستالیس های عوضی
دالت برای شرق
من گرسنمه
اون زن خوشگله
پول نیاز دارم
از اینجا برو بیرون، خائن!
زمزمه
زمزمه
اینجا رو دوست ندارم!
متاسفم، یه کم ترسناک شد، نشد.
بیا جایی رو پیدا کنیم که اون بتونه استراحت کنه.
زمزمه
گرسنمه.
چی؟
فکر کردم خسته‌ای.
Translation Team

*ملچ ملوچ
*دست کشیدن
نه، آنیا. همه اش‌رو بخور. فقط دونه‌ها رو نخور.
و از چنگال استفاده کن!
یور، تو داری یه کم...
هیچی بیخیال.
در ده و خورده‌ای سالی که جاسوس بودم، ماموریت های بیشماری رو انجام دادم...
...ولی این اولین باریه که واقعاً احساس درموندگی کردم.
نگرانش نباش، پاپا.
چی...؟

اوف... آدمهای اشتباهی رو انتخاب کردم؛
نه... تکیه روی غریبه‌ها از اول ایده کار نکردنی‌ای بود.
یه جاسوس نباید موفقیت ماموریتش رو به بقیه بسپاره. نمیتونم به قضاوت آماتورها وابسته باشم!
باید برگردم به پایه‌ها. به یه نقشه عالی نیاز دارم، چیزی که همه وجه های وضعیت و هر اتفاق تصادفی ممکن رو محاسبه کرده باشه.
پس این یعنی... پیش بینی هر سوال احتمالی که ممکنه در مصاحبه پرسیده بشه.
میتونم جوابهای عالی رو آماده کنم برای هر کدوم تا بخاطر بسپارن. یا شاید بتونیم یه نوع سیستم مهندسی درست کنیم، جایی که بتونم جوابها رو بهشون برسونم...
*زیرلب حرف زدن
نه، هیچکدوم از اون استراتژی-ها واقعی نیستن!
...
اوم، لوید؟
شاید باید یه کم هوای تازه بگیریم؟
Translation Team

واو.
مردم از این بالا شبیه آشغال به نظر میان.
از کجا این رو یاد گرفتی؟
هیچ نمیدونستم که چنین پارکی خارج از شهر وجود داره.
منم اغلب نمیام اینجا.
ولی بعضی وقتها سر میزنم وقتی که از... کارم خسته میشم.
وقتی یادم میاد که کاری که من میکنم کمک کردن به همه این مردمه، باعث میشه فکر کنم، «بیا برگردیم سر کار»!
اوه، ولی... احتمالاً تو اینجا رو خیلی راکد بدونی. متاسفم...
دوستش دارم! شلوغ نیست!

*نگاه کردن
هم؟
آه...
اون کیف منو گرفت!
یه نفر کمک کنه!!

اون باید بیشتر مراقب میبود.
تقاصش رو پس میدی، دزد!!
همونجا وایسا!!
اوه ...
خب... فکر کنم بهتره من...
*هوف هوف
دیگه گمش کردم...
هی.
شما خوبید، خانوم؟
اون اذیتتون کرد؟
من خوبم. فقط چند تا خراشه.
من اون مرد رو میگیرم!
و بعد شما رو میبرم بیمارستان!!
اوه، ممنونم، عزیزجون.
اوه.
لوید و آنیا رو جا گذاشتم...

خانواده × جاسوس

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

ماموریت: ۴

مترجم: Heart of winter
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

محرمانه

زرین پخش هنر
zphonar.ir
zphonar.com

Translation Team

نوبت مصاحبه‌ی ورودی آکادمی ادنه.
*پچ پچ کردن

Translation Team

یه کسی داره ما رو نگاه میکنه!
یعنی یه دشمن خودش رو بین جمعیت مخفی کرده؟
دشمن !؟
کسی داره نگاه مون میکنه؟
نه، این نیست. فقط به من نگاه نمی کنن.
هر کی که هست فقط از روی کنجکاوی ساده نگاه نمیکنه.
نگاه ناخوشایندتری از اونه. انگار دارن دنبال چیزی میگردن.

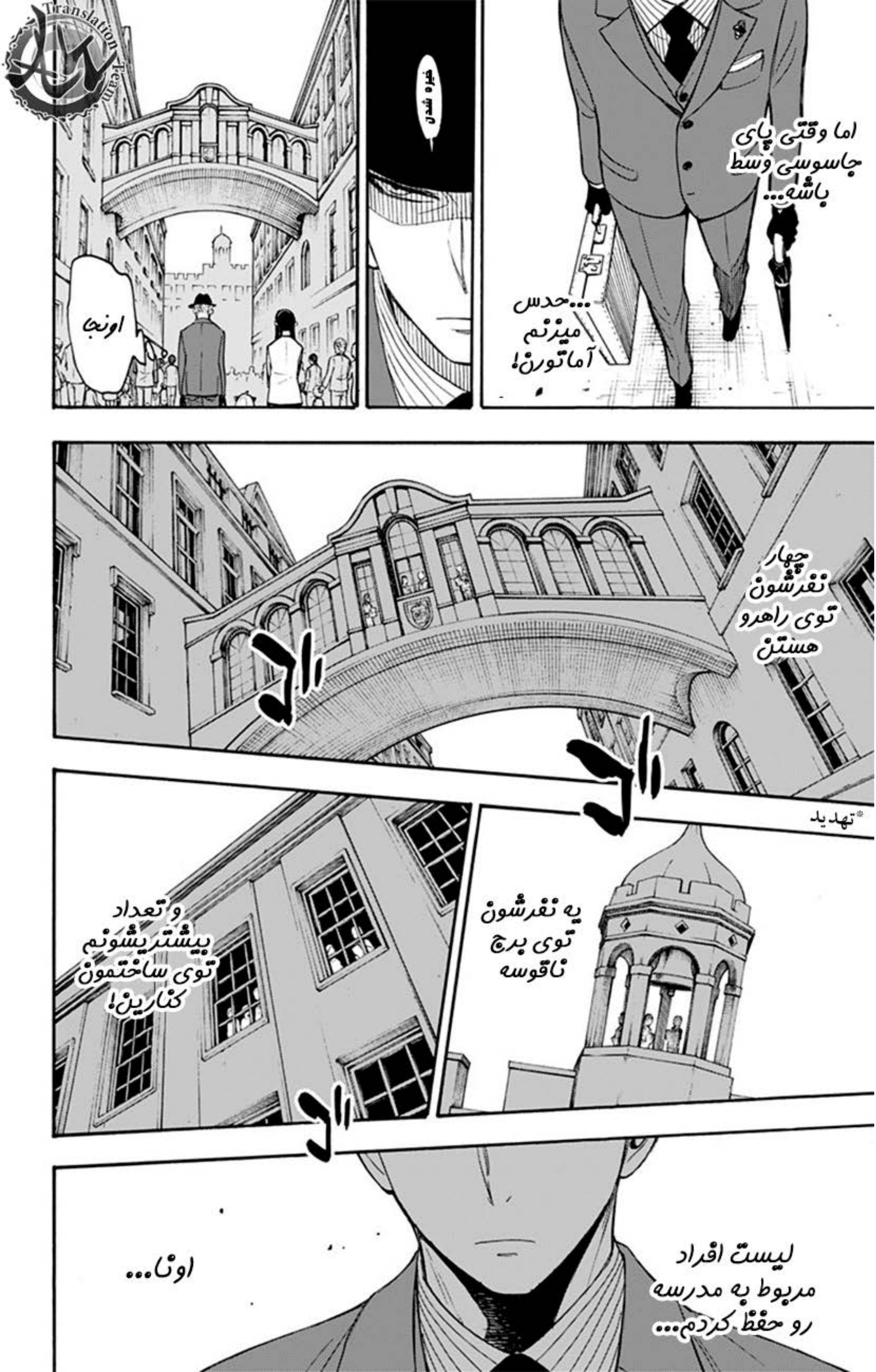
اما وقتی پای جاسوسی وسط باشه...
...حدس میزنم آماتورن!
خیره شدن
اونجا
چهار نفرشون توی راهرو هستن
*تهدید
یه نفرشون توی برج ناقوسه
و تعداد بیشتریشونم توی ساختمون کنارین!
لیست افراد مربوط به مدرسه رو حفظ کردم...
اونا...

Translation Team

*مترجم: tre`s e`le`gan یا elegance که این معلم استفاده میکنه عبارتی فرانسویه و معنای کلی اون ظرافت و وقاره
به دلیل اینکه این عبارت تکیه کلام ایشونه و در جایگاه های مختلف ممکنه معنی اون تغییر بکنه از خود عبارت استفاده میشه.

همه‌ی این خانواده‌های بی-نزاکت رو مردود اعلام کن.
بله، قربان!
هِم؟
خیره شدن
این چیه...؟
بالاخره میشه اثری از الگانس بین اونها باشه؟

چی؟!
دارن به مجسمه بنیان گذار مدرسه ادای احترام می کنن؟!
من توآیلایتم، مرد هزارچهره.
به سنت هاتون احترام میذارم.
میتونم دقیقاً کسی که میخواید باشم، هر روز این کار رو میکنم.
دیدید؟
اصلا نمی دونم این آدم کیه...
اما فکر کنم تا زمانی که کارای لوید رو دنبال کنم مشکلی پیش نیاد.
آقای طاس.

なあああ
الگانس!
چه الگگگگاااانن ننسسی!
اونا کدوم خانوادن؟!
کِی- ۲۱۲ خانواده‌ی فورجر هستن، قربان.
دخترشون، آنیا، به سختی با امتیاز ۳۱ آزمون ورودی رو قبول شده.
یه نمره بدون الگانت!
دست خطشم افتضاحه!
پدرش دوباره ازدواج کرده؟
فکر نمی‌کنین دوباره ازدواج کرده تا دخترش بتونه وارد مدرسه بشه؟
لطفا بی نزاکتی چند لحظه‌ی پیشم رو ببخشین.
نمیدونم. باید بفهمیم ...
...آیا این افراد الگانس واقعی دارن یا نه؟
صف بکشید برای تایید قرار های مصاحبه تون!
اِی-۱۲، به سمت سالن شماره‌ی دو برین.
جی- ۱۱۴ به سالن شماره‌ی یک.

غربالگری شون دیگه تموم شده؟
شماره‌ی کِی- ۲۱۲ هستین؟
به سالن شماره‌ی یک برین.
هنوزم دارن تماشامون می‌کنن.
گاردتون رو پایین نیارین.
این که دارن نگامون می‌کنن عصبیم می‌کنه!
اوق...
می‌خوام دماغم رو بخارونم!
میخاره!
نکن!
Translation Team
اوهههه نه...!
افتادم توی این جوب و نمی‌تونم دربیام...!

باید چی کار کنم؟ حالا تو دردسر افتادم!
...به عنوان یه آزمون خیلی ضایع نیست؟
کسی بهش کمک نمیکنه. باید خطر رو حس کرده باشن.
اون پسره چش شده؟
نزدیکش نشو!
اما...
نوازش کردن
اگه این یه آزمونه، فقط کافیه که قبول بشیم.
پاپا! مامان!
برای اون پسره مشکل پیش اومده! بریم نجاتش بدیم!
*پاشیدن
حالت خوبه؟
نجاتم بدین!
کمک لازم ندارین؟
ممنون میشم.
اوه! دست و پام لیز میخورن! نمی‌تونم بلند شم!
همش به خاطر نمرست. به اون نمره‌ها نیاز دارم!
واه!
چقدر کثیف!
کسی طنابی چیزی با خودش داره؟
اه ها ها! چطوری میخوای با لباسایی که خیس آب شدن مصاحبه‌ی ورودی رو انجام بدی؟

چطور میتونی
با الگانت این
مشکل رو حل-
*تلپ شلپ
*چکه کردن
*تلپ
حالت خوبه؟
...
بیا این دستمال رو بگیر.
بهتره یه سری به درمانگاه مدرسه بزنی.

*فششششش
همف. خیلی ازشون انتظار داشتم.
آخرش اونم فقط یه رعیت دیگه بود.
امیدوارم انتظار نداشته باشن تا با سر و وضع گل آلود وارد مدرسه من بشن!
تلق تلوق
شماره ی کِی-۲۱۲ رو به بیرون هدایت کنین.
اوه، نه این آدما قراره به خاطر من مردود بشن...
ام... من متاسفم...
*چیییییی؟!
فیو
اوه، فکر میکردیم همچین چیزی ممکنه اتفاق بیوفته. خوبه که یه دست لباس اضافی آوردیم.
فکر می کردی همچین اتفاقی بیوفته؟!
کی همچین فکری می کنه آخه؟!
Translation Team

Translation Team

*سم کوبیدن
حیوونها از مزرعه مدرسه فرار کردن!!!
آاااه!
آاااک!
فرار کنین!
این دیگه خیلی زیاده رویه، آکادمی ادن!
*دویدن
هی، هلم نده!
خفه شو!
راه بیوفت احمق!
مامان! مامان!
نکنه میخوان ببین تو مواقع اضطراری چجوری رفتار میکنیم؟
اگه بترسیم اون موقع است که دقیقا تو تلشون افتادیم!
مهم نیست چی بشه، آرایش دی رو به خودتون بگیرین!
باید با ظرافت این حیوون‌ها رو مدیریت کنیم!
خدایا ...

Translation Team

هاا
حالت خوبه؟
ووااااه
این فوق العاده بود.
*گیج
لوید، آنیا دوباره اینجوری شده.
باید بخاطر ترس از جمعیتش باشه...
دیگه از این تست‌ها خسته شدم!
اون یکی!
احتمالا همون داره گاو هارو رهبری می کنه!
باید متوقفش کنیم!
یعنی باید از اسلحم استفاده کنم؟ اما...
مراقب آنیا باش!
یور؟!
4455
مااااع!
ووووووش
Translation Team

*ترق تروق

Translation Team

Translation Team

همه حیوون‌ها رفتن خونه هاشون.
مثل اینکه.
خدا رو شُکر کسی صدمه ندید.
چه... چه...
چه...
چه اللللل لل...
...گاااا ااااانن نسس سی
*لغزیدن
جناب مدیر؟!
فورجرر رررررر!
!

*هاف هاف
ما رو نجات دادی. ممنونم.
برای امروز، اعتراف میکنم... شکستم دادی.
یکی از مدیرهای خوابگاه‌ها؟ اون پشت همه این امتحانها بود؟
فعلا به دلیل رسیدگی به این هرج و مرج مصاحبه رو به تاخیر میندازیم.
در این بین، برگردید خونه و ظاهرتون رو مرتب کنین.
شما شایستگی حضور در مصاحبه‌ی مارو دارین!
*تیک
قربان...
پس بالاخره تونستیم تو اولین چالش پیروز بشیم...
بابت توجهتون ممنونم قربان.
اما نیازی به نگرانی نیست.

Translation Team

کشف همه‌ی رازهای رئیس سازمان!
هییی! چی بلغور می کنی؟!
قرار بود جواب بدی "که یه عالمه کتاب تو کتابخونه بخونم"!
رئیس سازمان؟ منظورت مدیر مدرسه‌اس؟
منظورم اینه که کلی کتاب...
هاها، لطفا ببخشیدش، دخترم یخورده زیادی بلند پروازه.
می‌خواد برسه به اوج، پس به شخصیت و سبک زندگی مدیر علاقه‌منده.
همم... تو این سن می‌خواد پا جای پای بزرگان بذاره؟ چه الگانسی داره.
پس اسم مدیر بزرگ ما رو می‌دونی، خانم کوچولو؟
اوم... بِ... بِ...
درسته! بندیکت ایوان گودفلو!
بندیکت اوم... گود-فلو...
قربان.
پس فکر می‌کنی چقدر تلاش لازمه تا به عظمت اون برسی؟
...

مثل این میمونه که تو جنگل فقط با لباسای کوله پشتیت زنده بمونی...
یا اینکه برای مسلط شدن به اعصابت بارها و بارها در آزمونی که جونت رو به خطر می‌اندازه شرکت کنی.
اینا تمرین‌هاییه که شخصیت اصلی توکارتون جاسوسی دیروز انجام داد.
BOMB 00:03
چه اراده‌ی وهم انگیزی انگار من این دختر رو دست کم گرفته بودم!
گمون نکنم احتیاج باشه اینقدر به خودت فشار بیاری...
باشه. اجازه بده موضوع رو عوض کنیم.
شغل پدرت چیه؟
*پریدن
*شوکه شدن
یه جاسـ...
یه "دکتر مخ" خیلی خوب.
حالت خوبه؟
هم؟ دماغت پُره؟
و مادر جدیدت چجور آدمیه؟
واقعا مهربونه اما بعضی وقتا یه جورایی ترسناکه.
اگر بخوای به والدینت نمره بدی، چه نمره‌ای بهشون می‌دی؟

Translation Team

میشه لطفا سوال رو تغییر بدین؟
من سرگذشت کاملش رو از یتیم خونه نگرفتم اما والدین واقعیش احتمالا...
نچ حالا سوال رو جواب بده یا نمره کم می کنم.
ما...
چیک چیک
ما...

*فین فین
آنیا...
که اینطور. پس مامان قدیمیت بهتر بود.
مامان من...
داره از حد می‌گذره.
آروم باش، یور.
به خاطر ماموریت باید بتونیم این رو تحمل کنیم.
ولی ببینش!
خیلی از دانش آموزان ما، جدا از والدینشون در خوابگاه زندگی می‌کنن.
اگر قراره سر هر چیز کوچیکی گریه کنه، جایی در مدرسه‌ی ما نداره.
حالا که چی اگر بهمون تهمت بزنن؟
بالاخره ما فقط یه خانواده‌ی قلابی هستیم.
Translation Team
هر چیز کوچیکی...؟
به این می‌گی چیز کوچیک...؟
ترق
هیچ معنایی نداره.
پس زن دوم از کوره درمیره...
وقتی که در مقایسه با زن اول کم میاره؟
آه، روحم تازه شد... ♡

Translation Team

*چیک چیک
ببخشید ...
یه مگس روی میز بود.
از وقتی که برای ملاقات با ما گذاشتین، ممنونم!
هی! فکر کردی داری کجا می‌ری؟! هنوز کارمون تموم نشده!
Translation Team
اگر فلسفه‌ی تربیتی تون بر پایه‌ی لگد مال کردن احساسات بچه‌ها بنا شده...
پس ظاهرا من مدرسه‌ی اشتباهی رو انتخاب کردم.

چطور جرئت می‌کنی به آکادمی ما توهین کنی!
شما دو تا، بیاین.
*ترق
لطفا ما رو ببخشین.
دیگه تو مدرسه‌ی من پیداتون نشه!
پا رو از حد فراتر گذاشتی، پروفسور سوان.
با روش من مشکلی داری؟!
بابام ممکنه مدیر قبلی بوده باشه، اما هنوزم اسمش در آدمای درست و حسابی احترام برمی‌انگیزه!
بهتره دور و بر من مراقب زبونت باشی!
...
هی! خانواده‌ی بعدی رو بفرستین داخل!
کسی بهتر از دبیران سر فراز آکادمی ادن به ذهنم نمی‌رسه.
*قدم زدن
چطور می‌تونم اسم خودم رو بذارم مدرس...
اگر در برابر سیاست کثیف سر خم کنم!

فکرکنم باید
متوجه بشی که
تو به مدرسه‌ی ما
توهین کردی.
ها؟
*زارت

Translation Team

کاریه که شده...
یه بار دیگه ثابت کردم که بدرد جاسوس بودن نمی‌خورم.
احساسات رو قاطی کاری کردم که نباید میکردم.
شرمنده، پاپا...
من به اندازه‌ی کافی برای امتحان تلاش نکردم...
من متاسفم...
اشکالی نداره، آنیا، نیاز نیست معذرت خواهی کنی.
به هرحال، گمون نکنم که می‌خواستی به اون مدرسه بری.
من...
می‌خوام برم مدرسه.
ها...؟
چون اگر "ماموریت" شکست بخوره...

Translation Team

Translation Team

الان، من...
برای آینده‌ای روشن برای خانواده‌مون!
به سلامتی!
خسته نباشین.

*شوکه شدن

تلق تلق
چی؟!
یه چیزی افتاد!

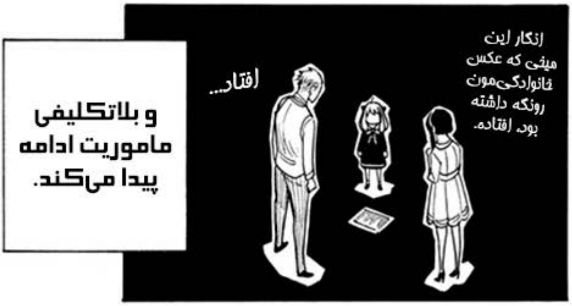
انگار این میخی که عکس خانوادگی‌مون رونگه داشته بود افتاده.
افتاد...
و بلاتکلیفی ماموریت ادامه پیدا می‌کند.

خانواده جاسوس

اسناد محرمانه

کاملا محرمانه
پس از خواندن بسوزان

(صفحات اضافی)

مشخصات توایلایت: فاش شدا

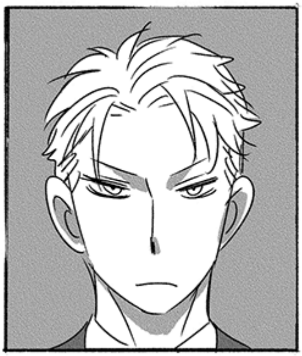

نام: [redacted]

نام مامور: توایلایت

نام مستعار: لوید، رابرت

سن: [redacted]

جنسیت: مذکر

گروه خونی: [redacted]

قد: ۱۸۷سانتی   وزن: ۹۰-۷۰کیلوگرم

رنگ مو: بلوند   رنگ چشم: آبی   شورت: مشکی

مکان تولد: [redacted]   تاریخ تولد: [redacted]

پدر: [redacted]   مادر: [redacted]

آدرس: بولوار۱۲۸، برلینت غربی

شغل: جاسوس

تجربیات کاری: [redacted]

کارنامه‌ی نظامی: [redacted]

تحصیلات: [redacted]

تخصص: تغییر قیافه

سرگرمی: هیچ چیز

تحت تعقیب برا[redacted]

توجه

[redacted]

SPYWARS
NUTS
MANGA

خانواده×جاسوس

ماموریت: ۵

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Hanae
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

محرمانه

زرین پخش هنر
zphonar.com
zphonar.ir

پس...
تو بی اینکه خودت بدونی، امتحان مدرسه‌ی ما رو دادی؟
چه حرف دیگه‌ای داری که بزنی.
خب؟
اع...
اوم... اوم...
*تعظیم
همش همین بود، می‌تونین تشریف ببرین.
بابت وقتی که گذاشتین، ممنون...
بیا بریم!
اون چجور جوابی بود؟!
دومین آزمون ورودی آکادمی ادن...
مصاحبه‌ی والدین و فرزند شروع شده.
واااهه!
لعنت بهش! امکان نداره بعد از اون حرف پاس بشیم!

*وول خوردن

*لرزیدن

Translation Team

خانواده‌ی فورجر لطفا تشریف بیارن.
بله قربان!
اوی!
بدون شک...
این یه لحظه‌ی حیاتی برای ماموریت "استریکس" هست!
پس اومدی، فورجر.
لطفا بشینین.
متشکرم.
وقتشه نشون شون بدیم خاندان فورجر این جنگ اطلاعاتی رو خواهد بُرد!

Translation Team

Translation Team

Translation Team

دلیلش ساده‌اس.
که به هدفم، دسموند، نزدیک بشم!
معلمان ادن، با صلاحیت ترین‌ها در سطح کشور هستن.
گرچه که البته همه‌شون تحصیلات عالیه دارن و با فرهنگ هستن...
من اما حس وطن پرستی‌شون و اینکه چطور تجسم روح نخبگان هستن رو هم می‌ستایم. وقتی حرف آموزش جامع و عمیق باشه، من نمی‌تونم به کسی جز مدرسان سربلند آکادمی ادن فکرکنم.
چقدر برازنده، لوید فورجر.
هنری هندرسون ۶۱ ساله. سرپرست گروه سسیل. اولین خوابگاه. رشته: تاریخ.
شخصیت: برازنده و شیک.
از مردی که بهش امید بستم کمتر انتظار نداشتم.
*شوکه شدن
خب، از زاویه دید یک والد، دخترتون چجور بچه‌ایه؟
مایلم نقاط قوت و ضعفش رو بهمون بگین.
آنیا دختر خیلی کنجکاو و پرانرژی هست.
باید بگم نقطه ضعفش اینه که این باعث میشه به هر جایی سرک بکشه.
گرچه ممکنه این برداشت شخصی من باشه اما فکر می‌کنم تقریبا باهوش هم هست.
باهوش؟! اون؟!
نمره‌ش ۳۰ شد!

گاهی حتی از اینکه چقدر ناقلاست شوکه می‌شم. انگار ذهنم رو می‌خونه!
ضعف دیگه ممکنه این باشه که رژیم غذاییش کمی نامتعادله.
که اینطور.
و شما چطور، خانم؟
به عنوان مادرش، فلسفه‌ی تربیتی خاصی دارین؟
همونطور که می‌دونین، من فقط نامادریش هستم.
پس اولش، فقط می‌خواستم که از من خوشش بیاد. ممکنه کمی لوسش کرده باشم.
ولی وقتی درمورد آینده‌اش فکر کردم، سعی کردم فراموش نکنم که گاهی لازمه سخت‌گیر هم باشم.
درست همونطور که تمرین کردیم...
حالا که همسرتون اشاره کرد اون ژریم غذایی ضعیفی داره...
چه نوع غذایی تو خونه مصرف می‌کنین؟
ها؟! پ...پخت و پز...؟

اوم...
راستش، بیشتر پخت و پز به عهده‌ی منه قربان.
البته، وقتی سر من شلوغ باشه همسرم شام درست می‌کنه.
نه اینکه تا حالا اتفاق افتاده باشه...
واقعا؟
مزاح می‌فرمایین؟ زنی که آشپزی نمی‌کنه؟!
نباید با کمی سخت گرفتن به خودتون، الگوی خوبی برای دخترتون باشین؟
Translation Team
قربان، هر کسی ضعف و قوت‌هایی داره.
اون عاشق تمیزکاریه و خونه مثل دست گُله.
من هم هیچ شکایتی ندارم از روشی که برای مراقبت از دخترمون داره.

Translation Team

*شوکه شدن

اول، می‌تونی اسم و آدرست رو به ما بگی؟
من آنیا فورجر هستم!
آدرسم... بورلینگتو... پارک‌وی... صد و بیست و...
... هشته!
و آخر هفته‌ها چیکار می‌کنی؟
خوبه، خوبه.
می‌رم موزه یا اُپرا یا...
این سوالیه که تمرین کرده بودیم. خداروشکر جوابش رو یادش دادم.
هم؟
و وقتی وارد مدرسه‌ی ما شدی دوست داری چیکار کنی؟
...
جوابش چی بود ؟...
برای من، مهم ترین چیز اینه که در دورهمی‌ها شرکت کنم تا به فرمانده سازمان دشمن، دزموند، نزدیک بشم و پرده از نقشه‌اش بردارم.
بعد، برای متوقف کردنش من ...
اوم...